A.C. Joshi Library
P.U. Chandigarh

MSS No. 232 Subject Literature

Name of MSS Sanghasan Batisi

Author

Period Folios 15

Script Persian Source Prithipal Singh, Amritsar

Missing Folios

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

232

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

سنگھاسن بتیسی

(فارسی)

-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri Vaidika Bharata Initia

C-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

7292

سنگهاسن بتیسی

که بر سنگهاسن بنشیند یکی پتلی ماه رسی و دوم پتلی بالای سنگهاسن بود گفت ای بکرم سین
تو قابل نشستن بر این سنگهاسن نیستی اگر سلامتی خود را میخواهی تا این سنگهاسن را وزیر از این
پنهان کن وقتی که طالع و همت تو برابر بکرماجیت شود بنشین. بکرم سین از استماع
سخن پتلی حیران شده وزرا و وکلای راجه بکرماجیت را طلبید و پرسش نمود این راجه
باید کرد همه کس صلاح دادند که سنگهاسن را زیر زمین دفن باید کرد راجه بکرم سین همچنان کرد
و تا مدت راج او چنانچه بود چون اجل رسید فوت شد و اکنون ذکر یک مهاجن بود که بیحد مال دار
اسباب بسیار گرفته بسودای سوداگری در جهاز نشسته راهی شد و سوداگران بسیار همراه او شدند
راه بعد از رفتن مهاجن چند روز گذشته بود که یک جن بصورت همان مهاجن در خانه او آمد بزن
او گفت که فرزندی ندارم و نعمت بسیار از خوردن کسی نیست که فرزندی نصیب ما کند بنابران
رفتن خود از ملک بدیدم و همه اسباب نگاهداشته خود سپرده از این را دفن نمودم چرا که ملک و ولایت
دیگر که کار من برابر اگر اولاد نباشد زن مهاجن از استماع این سخن خوش وقت و دو جواهر از خانه
آورده نشد بر آن جن معروض نمود یکدیگر با فراغت میگذرانیدند بعد از مدت زن مهاجن
بهادر پسر و دو دختر از جن تولد شد چون ده دوازده سال گذشت قافله باز گشت
و هر کدام سوداگران مکتوبات بر اهل عیال فرزندان خود دادند و آن مهاجن نیز خبر سلامت
خود برای زن و ... قاصدان مکتوب هر یک بخانه رسانیدند قاصد بخانه آن مهاجن چه میبیند

232-M8

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

که مهاجن بخانه خود داشته است قاصدان آن حیران ماندند و هر چند شد که شاه چون سلامت
از ما خطور بیشتر آمدند چون گفت که شما هنوز راه نرفته باشید که ما راهی شدیم قاصد
زن آن مهاجن دانستند باز بجانب قافله مراجعت کردند از جمع سوداگران و
برادران و فرزندان به استقبال رفتند از خانه آن مهاجن کسی خبر
دلگیر شده بخاطر آوردند که هر چه اند اند هستند فرزندان و برادران مهاجن
او آمدند اگر کسی نیامد مهاجن کسی بیاید اهل اندیشه نحو مکر قاصدان بزر
شدند قاصدان از دیدن مهاجن باز تعجب کردند و گفتند که شما از
از شهر خطور بیشتر آمده مهاجن بمجرد دیدن قاصدان گفت که مگر
سوی در شهر رفتیم قاصدان از روی حیرانگی حقیقت گذشته به مهاجن
معلوم نمودند و از استماع این سخن اندوهگین شد بعد از چند روز بخانه رسید
فرمود که اسباب در خانه بیارند خود بیشتر در خانه آمد چه بیند که
شخصی بصورت او در خانه نشسته و زن در خدمت او حاضر
است و فرزندان و دختران گرد پیش مگر در مهاجن حیران
ماندن چون چوب بدست گرفته و دو سه بار آن مهاجن بیچاره
زده بدر کرد مهاجن برگشته همراهیان را معلوم کرد انتظار رفته
چه بیند که شخصی بصورت همین مهاجن نشسته است
آن شخص

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

آن شخص گفت که من هرگز بدر نرفته‌ام زن مهاجن نیز گفت که شوهرم جای نرفته
است پسر و دختر هم بطرف آن جن شدند و مردم قافله بطرف مهاجن متردد
پیش کوتوال رفته این مقدمه را اظهار نمود مهاجن گفت که دوازده سال
میکند که همراه سوداگران بسوداگری رفته بودم شخصی در خانه من آمده
وارث خانه شده بعض گفت اینجا هیچ جای نرفته‌ام زن حاضر است
زن آن مهاجن بطرف جن شده و مردم قافله بطرف مهاجن شدند که نوام
از شنیدن این سخن تعجب نمودند هر چند که فکر کردند نتوانست این معامله را
منفصل نمود عنقریب نزد وزرای و وکلای راجه بهوج رفتند و مالک عوض نکرد راجه
بهوج که تموییک قلعه و مالداری استقامت داشت بدانجانب راهی شدند
در میان راه دیدند که یکجا طفل بر بلندی نشسته است و طفلان بسیار گرد
دیگر دست بسته ایستاده اند و آن طفل یک طفل را فرمود که آن قافله
بیارید که راجه چیو شما را میطلبد ایشن خورد در قافله رفت و گفت که
شما کدام کس هستید و از کجا می آید شما را راجه چیو میطلبد سردار قافله
گفت که ما در میان خود ما مناقشه داریم بجهت انفصال این مقدمه بملازمت
راجه بهوج میرویم خورد گفت که راجه ما معامله شما ترا در لحظه مشخص
خواهند کرد سردار قافله بخاطر آورد که هیچ نقصان شما نیست سردار

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

قافله با جمع مردم رفته آن طفل را اسلام کرد و اشارت فرمود که نشستند هر چه
خبر خوب دارید بگوئید انها هر چه بود گفتند طفل گفت که من مقدمه شما نزد
دریافتم یک بدیهه بیا زمید چنین بدیهه نمود آوردند فرمود که این مهاجنی اگر زن
بخانه نشست در نیم بدیهه در پای مهاجن گفت که ای طفل من نتوانم در این طفل
فرمود که این را دست به بندید مهاجن را دست بسته در شلاق گرفتند
همه پسران جنس را فرمود اگر زن نشست در بدیهه چه رائی داری اگر تو هم دعوی
دروغ میکنی ترا هم سیاست عظیم خواهم نمود چنین آن جنس را الحال
در بدیهه در لشکر خود نشست از بدیهه بیرون آید مو مرا او گرفته ان جنس خود
را پابند الش کرده بر آسمان رفت معامله مهاجن را بکر نیف نهد سردار
قافله متحیر ماند هم کسی که همراه بودند تعجب نمودند بعد از ان آن طفل از انجا
برخاست و جانب کاروان خود راهی شد سردار قافله دست طفل بر گرفت حرمت
و گفت که ترا بلا ذمت را چه نموده می برم طفل گریه و زاری آغاز نمود
و گفت ما کی انصاف کردم و چه میدانم که انصاف کرا میگویند سردار
قافله دانا بود بخاطر آورد که هر چه هست رته زیش است این جای
چیزی شرف آورد روز دیگر بجانب دهرانگری متوجه شدند حق گفت
گذشته قصه ... راجه بیوج بیان نمودند راجه بیوج بتجرد رسیدند اندر افسانه
با لشکر خود متوجه گردند جائی که ان طفل نشسته بود چنین در انجا رسیدند که

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

برهمن سر بلندی رسید از نشستگاه آن طفل بعجب نشسته گفت که ای راجه
بهوج زراعت پایمال میشود و قابل خوردن نیست اگر هم هیچ مکان بکند
که تمام زراعت سنگبلی کردیم راجه بهوج فرمود که زراعت را بریده به
اسپان و فیلان بخورانید لشکریان همچنان کردند بعد از ان راجه فرمود که
برهمن را از بلندی پایین بیارید برهمن بمجرد فرود آمدن از بلندی فریاد
کردن گرفت و گفت که تو چطور راجه بر حق هستی این چنین بدقت تلف
میکنی اگر راجه بهوج می بودی هرگز این طور ظلم را روا داری نمیکردی یقین است
که تو راجه بهوج نه ای و که ظالم هستی راجه چون این طور سخنان
از زبان برهمن شنید در دل راجه یقین شد که در ته زمین چیزی است
و دست خود بند نمود لشکریان را فرمود که دست از بریدن زراعت باز
دارند بجای دیگر و برهمن را مال و زر بسیار مرحمت فرمود گفتند که بخاطر جمع
دار محصول این زمین از خود برگیرد نخواهند و فرمود که این بلندی را بکاوند
و راجه بر سر بلندی السیاله خود اهتمام میکرد چون از بلندی تا سه روز زمین
بکاویدند یک سنگهاسن مکلل بجواهر و الماس و لعل بی قیمتی از زمین بر آمد
از دیدن سنگهاسن راجه بهوج بسیار خورسند و خوش وقت شد و مردم بسیار
مبارک باد دادند راجه چون سنگهاسن را بر دوش کهاران داده بجانب

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

آغاز گفتار پوتلیان نوبت هفتم
و نام آن گری بر چند

بار دیگر راجه بهوج چون ... بر تخت نشستنی ارزو نمود پتلی بر خست
پتلی اول راجه را نام دیگر گفت که راجه بهوج از کسی که مثل راجه
راجه بکرماجیت قدرت و همت داشته باشد بر این سنگهاسن بنشیند
راجه بهوج پرسید که راجه بکرماجیت حظوظ قدرت و همت چه قدر داشت
پتلی گفت که راجه مسند پسر راجه ساهی رانی در شهر بنهان
... نام ... او مثل بسیار ... و ... از وجود ... می‌شد
هر جا که می‌رفت رانی را همراه می‌برد دیگر و ... نام وزیر
بخاطر خود آورد که راجه همیشه رانی را همراه گرفته می‌گردد
نقصی رسیده که در کار راجه ... در دفعه ...
خدمت راجه عرض باید نمود وزیر وقت یافته به راجه عرض نمود که راجه جیو
سلامت یک عرض دارم اگر جان بخشی ما شود راجه فرمود که هر آنچه بخاطر
ما باشد بگو هیچ غم مخور وزیر التماس نمود که راجه جیو را می‌باید که مردم
نیک و بزرگ صحبت مید البته باشند و رانی را در محل خفیه باید گذاشت
که نظر هیچکس بر او نیفتد چنانچه گفته اند که پیر و مرشد و وزیر و طبیب را

بهاید

تا باید که حرف خوشی آمد بگویند که رای الحال از خویش آمد که غفلتی خبر بنجا و مات
راجه را این سخن پسندیده آمد و گفت که در حکمت پایه عقل و دانش تو ایاما
ما را اینطور محبت و اخلاص همراه رای منتظم گردید که یک لحظه جدا نگردیم سوم
ساره دانند برهمن پسر راجه بود گفت که اگر صورت رای را تصویر نماید که در اختیار
و دیوان همه جا همراه مثل باشند راجه فرمود که همچنان کنند همون مصور گر را در محل استقلال ند
که صورت رای را نوشته بیارد مصور صورت رای را تصویر کرده پیش راجه آورد چون راجه از
دیدن آن تصویر خرم و خوشحال گشت مصور را از روی ما انعام بسیار و رخصت کرد و آن
صورت رای را اگر چه هیچ تفاوت نداشت لیکن همچنان تصویر از تصویرگر باشد نمی بود و ساره دانند
دروغ نمیگفت قلم سیاه و روشن گرفته بر افشاند و قطره سیاهی بر آن صورت افتاد
ساره دانند گفت که این خال هم می باید بنیت راجه از دیدن خال خشمناک شد و در دل مظنه
افتاد و بخاطر انگشت آورد که چون ساره دانند از کثرت اوقات در محل خدمت روی امور خبر دارد
یقین دانسته که برانی میل کرده است و تمام عقل او و دیانت خویش فراموش کرده او هم رانی بجای قرض روی شود
هر شخصی که بجز خود و یک کس نداند هیچ کس آن دشمنیت خواه برهمن خواه برادر خویش که باشد حرام
و زبور را فرمود که ساره دانند را بیرون برد و جلاد تو را کشم چون از گناه عظیم واقعه شده بود او را در منزل
خود برده پنهان نگه داشت و عاقبت کار چرا که در شهر و ولایت مشهور شد که راجه ساره دانند را
بجهت خود را مشفق بی از وزیر دشمن ساره دانند را از فتنه بجا نه خود بود که وصف خود انگشت
که اینطور برهمن در زنان را ناحق کشتند ستان نیست و بعید است که بر این اطلاع بیدار شود

نیامده باشد این را زنده خفیه نگاه داشتن خوب است روزی راجه نند را وقت مد
ببینی آید این برهمه بکار خواهد آمد بخاطر خود همین قرار داده است در دادن آن را زنده
مند محل خود نگاه داشت و راجه نند بحالت تمام بسر می داشت او شکار بسیار
مایل بود هر روز به شکار می رفت و بعض وقت شب به منزل می آید و بعضی وقت
در صحرا می ماند و یک وقت بجز شکار شغل دیگر نمی کرد و لیست خبر
دیدند که راجه بیمار گشت و روزی در سرکار شغل ما بیمار شد و در خدمت راجه نند آمده
ظاهر کردند که راجه بهیو سلامت راجه کیوار بجز شکار کردن شغلی دیگر ندارند و
بسیار شکار کرده اند الحال مناسب آنست که راجه کیوار را از کردن شکار
مانع فرمانند راجه را بسیار پسند آمد و وزیر پسند بود در آمد راجه کیوار را مانع فرمودند
که بعد شکار کردن نرود راجه کیوار از فرموده راجه مانع شدند روزی دیگر باز شکار
رفتند و در جنگل در آمد و اسب را بدنبال خوک را نمود و از لشکر جدا شدند
بعضی وقت غروب گشت خوک از نظر نهایت شد و راجه کیوار را تشنگی
غالب گردید بعد از تفحص بسیار حوضی پر آب دریافت و از اسب فرود
آمده آب نوشیدن گرفت نظر اسب بر شیر افتاد اسب گریخته رو
بجانب شهر نهاد راجه کیوار از آب بیرون آمده از ترس شیر بالای درخت
که بر کناره آن حوض بود رفت چه بیند که همچو یک بچگان بسیار ناک بر درخت
نشسته است

شنیدست راجه کنوار رسید میمون گفت که غم مخور و بالای بالا نیز برود بیک
رسیده ترا خواهم برد احوال تو و در پناه نیز آمدی تا آسیب نگاهبانی کنم تو
خواهیم برد راجه کنوار از ماکیان سخنان میمون تسلی یافت و بالای درخت
رفته نزدیک میمون نشست چون نصف شب بحرف و حکایات منقضی
گشت راجه کنوار را خواب غالب آمد میمون گفت به زانوی من سر نهاده
خواب کن و آنچه تخویف است افتاد و شیر را خواهم برد راجه کنوار از سخنان کرد
شیر گفت که ای میمون بی عقل اعتبار آدمی نباید کرد که او دشمن قوم تو است
است وقتی که بر تو خواب غالب شود ترا بکشد بهتر است که این آدم
را از درخت بینداز که نصف ما بخوریم و نصف تو بخور میمون گفت که
این راست گفت اما در پناه و در پناه من آمده و سپس نیز اعتقاد کرده سر
بزانوی من نهاده خواب میکند اگر در خاطر خود بدی آورده باشم چندانم
گناه عظیم بر من نوشته شود شنیده که بزرگان گفته اند هر که با اعتقاد کسی
بفراغ خاطر خواب کند و آن شخص در حق او بدی بسازد و برگزیدگی ترو
صلاح نه بیند و همیشه در دوزخ باشد و اورا مردود می نویسند
که در دوستی دغا کند وقتی که بیدار شود و نیز در خواب رفته باشم فقط

بگشتی دید اینر گناه همین او نواهد السیر فهمیده که بمعنی سخن ما فراغته نمود
خاموش ماند بعد از چند ساعت راجه گکوان بیدار گردید میمون بخواب غالب آمد
راجه گکوا میمون را گذاشت که بزانوی سر نهاده خواب کنی میمون گفت که خوب
همان طور خواهم کرد اما هشیار باشی که کسی ترا بازی خواهند داد و بازی نخوری
راجگکوا گفت هر چند که ما کم عقل باشیم از حیوانات عقل زیاده خواهند
مگر دشمن بادیها بر در نیست و تو که بر ما احسان کردی در حق تو چگونه بدی
خواهم اندیشید چون میمون سخنان راجگکوا را شنید سر بزانوی او نهاده بخواب
رفت لیکن اندکی ملاحظه در خاطر داشت این آدمی زاده است
مبادا مرا دفعه اندازد چرا که آدمیزاد را در کشتن جیوانات دریغ نیست
هنوز بعد چند ساعت شیر رسید میمون بر زانوی راجگکوا
سر نهاده بخواب خفته است راجگکوا گفت که ای آدم این میمون
جان تست از ما بنگه ما در بیابان بستیم دشمن دفعی که فراوانی
خواهیم خورد ترا از جان کشته غذای خود خواهد کرد این میمی
الحال سر زانوی نیندازد تا این میمون را جدا کرده بر دم تو کنند
محروم سر راه بخواهم گفت و من سنندی هر بزرگان گفته اند

میمون و شیر

۱۰ اپریل

کو براین چهار چیز اعتبار نباید کرد یکی جانور ناخن دار دویم شخصی
اسلحه بر بسته در دست داشته باشد سیوم از دریای بیراب
و چهارم از راجه ای آدم این میمون را ناخن دار است زود
این را بر زمان بیندازد از سخن او قرابه بسته میمون را اختر بران
از جان خود بیند گفت راجه گلبوا از سخنان مکر این بسر قرابه بسته
میمون را به اعتبار حقی میمون عنان بکوش در خصوص نداده
بوده بر ساحل انداخت خود را به او نجست و بر زمان انداخت
راجه گلبوا را بسر بسته که اول بسیار بستمی ما بودن در سو بلاد
میمون را که دوستی ما بوده بر زمان انداختم از زدی بسر مند گی
بسر بکون راجه بجانب میمون خشم نمک آمد میمون فهمید
که راجه گلبوا بسر بسته گفت از بسر مند گی بسر بالا نمکند میمون گفت
که آزدی غم مخور چرا از بسته گناه میمون تر ا هیچ نمکنم
تو دو بیناه مکن آمدی اگر در حق تو بدی کنیم نزدیک درگاه
خو لعالی بسر مند باشم و میمون قول راست بند داده ام

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

در همین حرف حکایت صحیح است که شیر در جنگلی رفت و راجکلیوار را همچو مهم گفت

که از من بسیار بدی بوقوع آمده تو در حق من نیکی کردی و من در حق تو بدی کردم آن گفت

کجا من که از دست من بر آمده دست لایق عفو نیست ما تسلیم همین زمان

سیاست فرمای که بعد از آن برین خواب انتباه همچو گفت که […] ابوانه جار

خوابی دیدی […] معتبر نوشته از آن زمان گفت که خوابی دیده

تیرا هیچ خبردار از خود نخوابی بعد تسلیم القسم دیده […]

وقتی ابتدا افسانه مثل گفته […] نیست […] اکبر را

شان خواند داد مجالس خود جوابی اند همچون […]

گفت دارا انجار رفت و راجکلیوار دیوانه وار شیر

بسیار خورد و در جنگل […] در حرف […] دیگر

از زبان […] بر آمد و بگاه مرگ جیت راجکلیو از سیر […]

بجانب ملک

[…] رفت بعد […] ادا دان

بعض از لشکریان که ادای جیت راجکلیوار بخانه رفتند که رسانند

کنند چون بخانه آمد […] خبر یافتند که […] خالی آمده

[…] دان […] بحضور راجه […]

[…] زدیدن

راجه

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

راجه از دیدن این حالی بیهوش شده بزمین افتاد
چون بعد از ساعت چند بهوش آمد سوار شد و جمیع مردم
شهر را حکم کرد که احدی در شهر نماند همه بتفحص راجکنوار
در جنگل روانه شوند و تفحص نمایند هر کس مردم گویان در شهر
خواستند مانند لشکر عظیم جمع شدند راجه شد با لشکر و مردم
شهر سوار شده تمام شب در جنگل و صحرا بتفحص نمودند و
احدی بجواب نگفت اما اثری از راجکنوار نیافتند چون
صبح شد دیدند که راجکنوار دیوانه وار و برهنه مادر
زاده بسم الله گویان در صحرا میگردد راجکنوار را در
ملازمت راجه آوردند راجه از دیدن حالت پسر چون
عنان عقل و هوش از دست رفت بر در راجکنوار را در شهر
آوردند هر چند که علاج شفا نمودند از حد اعتدال بکار

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

بر و بند جا بد ملک و روز بروز بیماری افزود منقضی این معنی راجه نند در دریای غم و
الم فرو رفت و بدرگاه حق تعالی دست عجز و نیاز برداشته استدعای خواست
که راجکنور از حال اصلی آمده بر امر [illegible] و حکایت نماید و پسر وزیر
گفت که من چه بد کردم که مثل [illegible] رو داشتن بیر خود [illegible] حق مانع گردم
اگر او امر فرمی بودی راجکنور این محنت هرگز نکشیدی و ما گرفتار این چنین
غم ها نمی شدیم و گرفتاری این غمهای از همانست که سارداننی بیر خود
بی گناه کشتم راجه هر لحظه افسوس کرده دست بر زانو برده آه ناله و
فغان می بر آورد پسر وزیر این حرف به [illegible] سارداننی گفت
و سارداننی جواب داد که بر راجه بگوید دختر از سارداننی مانده و از
چند روز در خانه من مهمانست او تمام علم از پدر خود خوانده یاد دارد
انشاء الله راجکنور را نیک خواهد کرد پسر وزیر سخنی از سارداننی
شنیده در خدمت راجه التماس نمود راجه از استماع این خبر خوشحال
شد و راجکنور را همراه گرفته بخانه وزیر روان گردید وزیر
یک قنات در میان گرفته راجکنور را نزدیک قنات نشانید
و هم پسر را همراه گفت و سارداننی گفت که پسر راجه [illegible]
بود [illegible] نمک خورک [illegible] و از [illegible]
آفتاب [illegible] گشت راجکنور را

[illegible]

تشنگی غالب آمده بعد از تفحص بسیار بحوضی پر آب یافت از اسپ
فرود آمده در حوضی رفت و آب بخورد و اسپ را چکنوار از شیر
ترسیده بجانب شهر گریخت چون راجه چکنوار از حوض بیرون آمد نظر
بر شیر افتاد کناره آن حوض درختی بود بالای درخت رفت شیر بسیار دوانیدند
گفت که ای اختر نه باقی فردا خواهیم گفت راجه تنها چکنوار را
بخانه آوردند و آنکه بسیار اسیر امیگفت حرف بی ربط گذشت شیر را
بسیار اگفتی گرفت روزی دیگر باز بخانه وزیر آوردند باز همچنان از قضا
برده گرده شب بید بسیار دانندن گفت چون راجه چکنوار از ترس شیر
بالای درخت رفت یک میمون کلال دید که بر درخت نشسته است
راجه چکنوار از آن ترسید میمون گفت که غم مخور چون تو در پناه منی
آمدی ترا هیچ ضرر بیا بخسپیم با من راجه چکنوار را خواب غالب
آمد در بغل میمون بخواب رفت شیر آمد و گفت که میمون نصیحت
که آدم دشمن ما و شما و کل حیوانات است همچو تو نادانی در
جهان نخواهد بود هر دو دشمن را در بغل کرده ای اکنون تو او را فرو انداز
که نصف ما بخوریم و نصف ترا گذاریم میمون قبول نکرد

گفت که باقی فردا خواهیم گفت راجکنوار باز بخانه آمد و آنکه بسر او
میگفت حرف سیاهی را نگذاشت مرا مرا گرفتی گرفت بسیوم روز باز
شد راجکنوار را بخانه وزیر برد و بدستور سابق برده کرده راجکنوار را
شب شد و سیاه داشتن آغاز قصه نیمه نمود و گفت چنین راجه کنوار را فرو
بیدار کسی میمون بخواب رفت شیر راجکنوار را گفت که این میمون را اعتماد
نباید کرد مارا نانخش دار است وقتی که من از اینجا خواهم رفت ترا خواهم
انداخت از ترس ما ترا هیچ نمیگوید راجکنوار از مکر این شیر فریفته شد
میمون بیچاره را از درخت بینداخت میمون بهشتی میمون پخته کار هوشیار بود بیک
شاخ درخت دست گرفته نشست و بر زمین نه افتاد راجکنوار ترسیده و شرمنده
شد و سر در زانو کرد میمون گفت که غم مخور گناه از بنده [illegible] بود و قول ما
نشست که اول تو کرده [illegible] سیاه داشتن چنین سخن به اینجا رسانید و گفت
که باقی فردا خواهیم گفت راجکنوار حرف [illegible] نگذاشت روز چهارم
راجکنوار باز بخانه وزیر آمد نزدیک برهمن نشست سیاه داشتن آنچه از
قصه گذشته باقی مانده بود بیان کرد و گفت چنین صبح شد شیر در جنگل
رفت راجکنوار دست بسته پیش میمون ایستاد و گفت که من بنده گناه
کارم و از من گناهی عظیم بوقوع آمده و سزا که قابل باشم بفرمایید
تا از من گناه نجات یابم میمون گفت که تو دیوانه خواهی [illegible] درختی

که میمون نزد [illegible]

معنی این البته بشود از زبانی تو بیرون خواهند آمد راجه کنور گفت که بار نجات
وصل نخواهم شد مینو گفت بر وقتی که این قصه را بتو بیان خواهند داد باز
بحالت اصلی خواهند آمد و بر وقتی که یک مثنوی خیرات بسیار از زر و مال
به برهمنان و معابدان خواهی داد و آن وقت بر حاجت مندی که پیش تو التجا
آرد او را ناامید نخواهی گذاشت تا از این گناه پاک خواهی شد و قابل جای سمند
پدر خود خواهی شد گفت راجکنور از شنیدن این قصه بحالت اصلی گردید
پدر و مادر را شناخت و در پای راجه نند به افتاد راجه نند راجکنور را
در بغل گرفت و سر و چشمش بوسید و غم را به شادی تبدیل ساخت راجه
نند پسرت و وزیر را گفت که این دختر چه عقل دارد و چیزهای نادیده و نا
شنیده چه طور نشان میدهد سارد انندن گفت چنانچه من نشان خال
رانی داده بودم همچنین طور این را هم نشان دادم این بگفت و برخاسته
و پرده را از میان دور نمود راجه خوشحال شده در پای سارد انندن
افتاد و شکرانه پروردگار بجا آورده و به عجز و زاری تمام از خود تقصیرات گناهان
خود گرد سارد انندن گفت که راجه را نمی باید که بی تحمل کار کند و تا
گفت که این حکایت را شنیده یک برهمن پیش راجه بکرماجیت بیان
نمود راجه از شنیدن این قصه برهمن خوشحال شده و زر بسیار باو
انعام داد و وزیر را حکم داد که خود را قرار داد هر کسی که آمده در مجلس راجه
شود یک هزار دینار و انعام دهند و به کسی که سخن گوید دو هزار روپیه حکم

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

نشستن فرمائیم و از علوم هندوی از دیر نشستن کنم یا یک لک و بر که خوشنمای سیوم سبت
لکه و بر که را در مجلس خود جای فرمایم و بحرف حکایات مشغول باشم یک ضابطه
انعام را بوکلای و وزرای خود تقریر کردند و فرمودند که بحکم این قدر انعام را بایر گرد خود
برهمنان میداده باشند   پوتلی اول گفت که راجه بهوج اگر کسی را این طور
سخاوت و همت و استعداد باشد قابل نشستن این سنگهاسن شود تغیر راجه
بهوج ساعت دیگر خوش گردید و خواست که بر سنگهاسن بنشیند
پوتلی دوم گفت که ای راجه بهوج اگر کسی را اینطور قدرت سخاوت و کرم باشد
و در مهم دیگر رحمت جود را فراساز او قابل نشستن این سنگهاسن باشد راجه بهوج
پرسید که چگونه بود این حکایت پوتلی دوم گفت که راجه بکرماجیت که در ولایت
جاسوسان تعاقب کرده هر خبر از عجایبات نو بنظر آمده نماید ظاهر سازند
یکی از جاسوسان آمده ظاهر نمود که راجه خوش سلامت یک حکایت عجیب مشنوید
که چندین مدت سیر را معبد در آن کوه مانده بود از رفتن آن کوه چار معابد آن
دیگر آن سو ویران کوه یکدریای آب بالای آن دریا یک دیواله بهکوتی است و
زاهدان و معابدان بسیار در آنجا بعبادت مشغول اند و تا کسی آن دریا الغرض
هر کس که در آن عمل کند و بر بدن او قطره آب برسد فطرت در اینجا نگاه
با گشت هر کسی نجاست بر بدن او قطره آب رساد ظاهر شود و
مدت یکسال مشکور دکه بر نخر دران دیواله بهکوتی بهوم مسکر و عبد زند
دالحوا ... عبد ...

10

و تفوق نیافت تا بعد بروز استخوان نمانده و تا حال بیکوتی جیو جران اهر بانسانده
راجه بکرماجیت بجانب جترکوت پربت متوجه شد و بعدی همراه گرفت
بیک بتال بجانب سی آغوا داده بود همراه رفت بعد از مدت بدریا
رسیده غسل کرده بجانب بدن خود نگاه کرد قطره سفید بر بدن خود دید و روی
بطرف آفتاب کرده سجدات و عبودیت بجا آورده و شکرانه عظیم نمود
و گفت اگرچه گناهان بسیار کرده‌ام لیکن حق سبحانه تعالی از کرم عمیم خود
مرا پاک کرده است بنابران قطره آب بر بدن ظاهر می‌شود از غسل
فارغ شده در دیواله بیکوتی جیو رفت و آن برهمن عابد بود دید که بر چهار
طرف آتش دارد و بر بینی روشنی در عبادت مشغول است بکرماجیت پرسید
که ای برهمن عابد توچه مقصود داری که اینطور خود را در بلد میداری و چند سال
است که در عبادت مبارک و قربان بیح اجوره ایشان خدمت تو حاصل شد
اگر مدعای تو بر زبان رساند باشد راجه بکرماجیت هرچه طلب نمایی همراه
من بیاید اگر مدعای دیگر باشد بگوید همه مشغول در عبادت تو
رسیده خشم وا نمود بجانب راجه بکرماجیت نگاه کرد و گفت
یکسال است که در دیواله بعبادت مشغول‌ام و هنوز بیکوتی جیو بر من
مهربان نشده گناه خود را نمیدانم یک مرتبه باد از آمده بود که ای برهمن
اگر میخواهی از مقصود برسی بجوی یکی از راجهان صورت بیکوتی جیو را
غسل بکن بعد ازان هرچه از حق تو باشد بمقصود خواهد رسید پس هر چند راجها

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

رفتیم اما هیچ خوف هیچ کس را فیه نشد و گفته اند برحسب که بشنوای عاقلان
در کار ما باشد میدهیم جان عزیز برو بعیوا بم داد ازان وقت گرسنه
آمده با این احوال میگذاریم راجه پیم ما قیمت نهفت که تو محنت بسیار کشیدی
دکم طالع ما که بما خبر نشد اگر از روز اول خبر میشد هرگز هرگز روا نمیداشت و متحمل
تو برهمن این محنت گرفتار باشد زود دشمنبیس از ممالک کشیده زیر حلق خود
برآورد یعنی پاره حلق بریده پیکوی جیو شاهزاده دست راجه محکم گرفت
و گفت که بطلب هرچه میخواهی بر تو مهربان شده ام راجه گفت اگر برمن
شفقت کردی در رحم میفرمایی هرچه این برهمن میخواهد عطا فرمایی پیکوی
جیو گفت همچنان باشد برهمن هر مدعا که داشت لیکن پیکوی جیو طلب
کرد در ساعت مدعای حصول رسید در راجه دیگر بار عبث دست بسته پیش
برهمن ایستاده است گفت اگر مهمی دیگر ضروری باشد اشارت نماید
که بکار آرم برهمن دعای جاندراز به راجه کرد گفت که نام نکو بود
تا آنکه زمین و آسمان قایم است هرکسی که بوقت صبح نام گرفته از خواب
برخیزد داخل ثواب گردد هرگز بدی یاد نرسد و گرسنه و تشنه نماند
چند برهمن دعای نیک براجه کرد بعد ازان راجه در پای برهمن افتاده
شکرانه عظیم بدرگاه حق تعالی بجا آورده که از کرم الهی لیکن برهمن بمدعای خود رسید

تمام قصه اول

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

رنج او ضایع نشد راجه رخصت شده به بلده اوجینی آمده پوتلی دویم گفت
که ای راجه بهوج هر کس آن دل شسته باشد بر تخت سنگهاسن نشیند
چون بر نشیند دیگر راجه بهوج ساعت نحوس گردید که بر سنگهاسن نشیند پوتلی سیوم
گفت که ای راجه بهوج هر کس که اینقدر همت داشته باشد بر تخت سنگهاسن
نشیند راجه بهوج پرسید که این حکایت چگونه بوده پوتلی گفت که راجه
بکرماجیت شروع در نمودن جگ کرده زر و مال بسیار و گاوان بیشمار به
برهمنان متوطن بلده اوجینی وغیره هر کسی که هر چه اراده کرد باو مرحمت فرمود
طلا و نقره و از پارچه هر قسم از جواهر بیقیمت خیرات نمود و جمیع خلایق را
برخود راضی ساخت بعد گردانی برهمن بید خوانده را طلب بکرمان بر
تعلق نمود که جانب ما بحر و زاری تمام طلب بیارید و پروهت نموده
بطلب سمندر فرستاد که گر هم کراه بر سر جگ حاضر شود عذر خواهی
بسیار گفته فرستاد و پروهت مذکور از راجه رخصت شده صد منزل
یکبار به سمندر رسید و هیبت که راجه بکرماجیت بسیار التماس کرده
است که اگر زیل کرم شده بر سر جگ تشریف آورند و ترا سرافراز
فرمایند از توجه آن حضرت جگ مذکور سرانجام رسید و مدعای حاصل
گردد و از طفیل قدم مبارک گناهانی که کرده ام نجات خواهد بر
هرچه رضای ز باله از شنیده بعید چه توانم گرد سمندر شنید و سخنانی

[illegible]

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

برهمن دیوته شده از دریا برآمد و بهمت راجه بکرماجیت در دست گرفته برهمن را
پرسید که راجه خوب است و بسیار تندرست هست و رعایا و متوطنان شهر و
ولایت از و راضی است و باران در ولایت او بوقت می بارد و هیچ آفت
سماوی بملک او نرسیده برهمن گفت که از کرم عالی همه خیریت است ملک
راجه معمور و آبادان و برهمن و چهتری در دهرم خود ثابت قدم اند هیچکسی از جانب
راجه دل نگران ندارد و از راجه بکرماجیت بسیار خلق راضی و شاکر اند سمندر
گفت که مبارک باشد فرمود که من از راجه بکرماجیت بسیار راضی هستم و او
صاف حمیده او شنیده بسیار خوشحال میشوم و راجه بکرماجیت نداند که از
دوریم راجه بکرماجیت را همانی در دل خود میدارم چنانچه از زمانی چه
قدر راه بالا است و بجانب ماهتاب میشوند و روشنائی ماه بر روی زمین
نمی افتد تا کونل در آب شگفته میشود و احوال ما و راجه بکرماجیت همچنان
است اگرچه راجه از اینجا راه دور است اما در دل من جای گرفته است و از
من بسیار عذر خواهند که چهار لعل به برهمن داد که لعل مذکور براجه بکرماجیت
خواهی داد و خاصیت هر چهار لعل علیحده است خاصیت لعل اول است
هر چند زر و مال از و طلبی بدهند و از لعل دویم هر قدر زیور و جامه و غیره که
خواهی خواهند داد و از سیوم فیل و اسپ و از چهارم طعام پخته و خام و از چیز
هرچه که طلب نمائی مهیا نماید سمندر خاصیت هر چهار لعل واضح کرده
حواله برهمن کرده و از شود وداع ساخت و شود بجای خود آمد برهمن منزل

منزل طی کرده

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

منزل طی کرده بملازمت راجه بکرماجیت آمده اسیر بار گفت بیستی از آنچه برهمن
از جنگ فارغ شده زر بسیار از جنگ صرف شده بود چندان از آن به برهمن
خیرات کرده و بخاطر آورد که دنیا خاصیت این است که اندوبار رفت سه تقصان کرد
زمین مفید سه مال و زر از نقد و جنس هرچه در خزانه موجود است براه حق سبحانه
تعالی صرف شده و بعد از مفروغ این کار برهمن مذکور که از ملازمت
سمندر چهار لعل آورده بود بنظر راجه شد گذرانیده خاصیت هر چهار لعل
علیحده علیحده در خدمت راجه جیو بیان کرد راجه فرمود که یکی از این هر چهار لعل
که ترا خوش آید بگیر برهمن دعا کرده گفت اگر حکم شود یک مرتبه
هر چهار لعل را بخانه خود برم و باتفاق زن و فرزندان یکی را بگیرم و آن
سه لعل را باز آورده بملازمت گذرانم بسیار راجه جیو گفت همچنان کند
برهمن هر چهار لعل گرفته بخانه آمد برزن و فرزندان خاصیت هر چهار لعل را
معلوم کرده و مصلحت پرسید که یکی از این لعلهای راجه جیو بخشیده
است هر کرا خواهش کنید بگیریم و باقی سه لعل را بخزانچی بسپاریم زن
برهمن گفت ازان لعل که ~~در خود پیدا میشود~~ غله و طعام و نعمت
پیدا شود بگیر برهمن گفت ازان لعل که زر و مال پیدا میشود بگیریم و پسر
گفتند ازان لعل که فیل و اسپ زنان و فرزندان لعل زیور و زر و جواهر
مروارید و جامه و غیره حضور است بگیرند برهمن دید که همه یکی نشد و در خانه دعوا و غوغا
شد از این سبب حضور است هر کدام بجنگ پیوستند مرزبان خانه خود را کند گسسته

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

بخانه ها برهمن بجای رفتند و پسران راه صحرا گرفتند چون برهمن دید که پرکدام خانه
انگشته بدر رفتند ان لعل ها را گرفته بملازمت راجه رفت و دعا کرده
ان چهار لعل ها پیش راجه نهاد راجه فرمود که ازینها کدام لعل شما را خوش آمد
برهمن گفت راجه جیو سلامت باشد ما قابل این لعل ها نیستیم باید که این لعل
در خزانه راجه جیو باشند و برایچه تصدق خود مرحمت شود همان بس است
راجه فهمید که این را صحبت فرزندان و زن راست نیامد و پرسید که
راست بگو تا گرفتن لعل چه سبب گشت برهمن حقیقت منافقه
زن و فرزندان بتفصیل پیش راجه ظاهر نمود راجه جیو چهار لعل به برهمن
بخشید پوتلی سیوم گفت که ای راجه بهوج هرکسی این قدر جرات
و همت داشته باشد بر سنگهاسن بنشیند دیگر چون راجه بهوج حکایت
دیگر خوشی کرده خواست که بر سنگهاسن بنشیند
پوتلی چهارم
گفت ای راجه بهوج هرکسی که این طور همت داشته باشد بر سنگهاسن
بنشیند راجه بهوج پرسید که چگونه بود ان حکایت پوتلی گفت یک
برهمن عابد و زاهد جایی متوطن بود و علوم هندوی بسیار حفظ داشت یک روز
زن برهمن گفت که نزدیک پیری رسیدیم رو پسری ندیدیم از من دو تنها
که بزرگتر باشند بعبادت های سعی نمایم شاید که بکرم الهی و از طفیل ان
دیوته پسری تولد شود برهمن ساعت خوب و خوشی کرده پرستش
بزرگان شروع نمود چون بزرگان از دو هند و بطاعت او راضی شدند بدرگاه
باری تعالی

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

باری تعالی دست نیاز برداشت دعای کرد خدا اورا فرزند اصیل کرد و بعد از ایام مقرری
بخانه آن برهمن پسر تولد کرد و ساعت خوشی کرده دیودت نام آن پسر نهاد چون کلان
شد علوم هندوی با او آموختند و گفت خدا که بخود بطرف طواف تیرتهها کند دیودت
برهمن در طاعت حق تعالی زیاده از پدر مشغول شد دیگر روز بجنگل در یار رفته
بود و بخاطر آورد که بصحرا رفته و آهو بیارم بصحرا رفت همان جانب راجه
بکرماجیت بشکار آمده اسپ در دنبال خوک تاخت چون آفتاب غروب
شد خوک از نظر غایب گشت و از مردم هیچ کسی همراه نماند در راجه تنها بر
سو اسپ می تاخت برهمن دید و پرسید که تو کیستی دیودت برهمن گفت
متوطن اوجین ام و بجهت آوردن کاه و آهو در صحرا آمده ام حالا در
بلده اوجین بخانه میروم راجه نیز همراه برهمن در اوجین آمد چون بمنزل خود
رسید زر بسیار و چند بیگه زمین باو داد و فرمود که ای برهمن تو در حق من
احسان کردی و از محنت برآورده بمنزل رسانیده هر وقتی که ترا ذوق شود
آمدن ما باشد آمدن مانع و مزاحم تو نخواهد ای برهمن بخانه رفت روز دیگر آن
برهمن در مجلس راجه آمده دعای کرد راجه بکرماجیت شکرگذاری دیودت برهمن
نمود و بوزرای خود فرمود که برهمن احسان در حق من کرده است باز زر
و جاهای بخشش داد برهمن بخانه خود آمده چون روز دیگر باز بدربار رفت
رفت دعای کرد باز راجه اظهار شکرگذاری کرد چیزهای عطا فرمود برهمن
بخاطر آورد که راجه هر مرتبه اظهار شکرگذاری میکند و میفرماید که ای برهمن
مرا زنده داشتی البته زکم برهمن در دل خود گفت که یکمرتبه باز راجه را
از [illegible] سنجیده که سخن راجه بکرماجیت برجای است یا نه بکرو ز

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

دیودت برهمن وقت یافته پسر راجه جو را در بغل گرفته بخانه خود برده
پنهان نگاه داشت بعد از ساعتی که بردمانی در خدمت راجه کنوار بودند
خبردار شدند که هرچه می بینند که راجکنوار در محل نرفته و بیرون هم نمی آید این خبر
را براجه بکرماجیت رسانیدند راجه همان لحظه از استماع این خبر حیران
ماند و بیکلی شد چراکه همان پسر مانده بود فی الحال کوتوال را فرمود
که در شهر کوچه بکوچه منادی بکردانید و تفحص نمایند هرکسی نخوشی خود
راجکنوار را اورده دهد هرچه از زبان خود خواهد باو بدهیم و اگر بخوشی
خود نخواهد داد بعد ازان معلوم شود اورا بعقوبت و اطفال کشته
خواهد شد هرچند تفحص کردند راجکنوار پیدا نشد بعد از دو سه روز زیور
راجکنوار را برهمن بسبب کرو خود داده و گفت که در بازار رفته فروخته
بیار منا کرد برهمن زیور را در بازار برد مردمان کوتوال منا کر را
مع زیور راجکنوار پیش کوتوال بردند چنین شد منا کر را پرسید که زیور
تو از کجا رسیده است منا کر گفت که دیودت برهمن رسانیده
ماهیت او بجهت فروختن بمن داده کوتوال منا کر را گرفته بخانه
برهمن دیودت آمده دیودت را گرفته پرسش نمود که زیور از کجا
یافتی دیودت گفت که راجکنوار بازی میکرد و تنها بود بر زیور
راجکنوار طامع شدم اگرچه راجه بکرماجیت مال زر و مال بسیار بخشید
لیکن

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

لیکن طمع هم موافق آن زمان بر راجکنوار زیور در بغل گرفته به کنار دریا رفته
بیجای گشته بدریا انداخته لیکن زیور بخانه آوردم بعد از رسیدن بخانه
پشیمانی حاصل شد بخاطر آوردیم که از من بدعملی بوقوع آمده گناه کبیره
بنابر آن این زیور را پیش کرده خود آمدیم که دریا زیر بود و معامله
ظاهر گردد که تا بوسیله این گناه ما هم کشته شویم تو توان دیودت بود منعم
زیور راجکنوار بجلد خدمت راجه آورده حاضر ساخت و آنچه از دیودت
شنیده بود بتفصیل بیان نمود راجه بکرماجیت گفت که ای دیودت
برهمن تیره روزی و زر چه کمی بود که اینطور کار ناشایسته کردی
و بر احوال ما همه بابلندی اگر بمن ظاهر می کردی آن زیور را بتو میدادیم
دیودت گفت که راجه جیو اگر اختیار بدست من بودی هرگز اینطور عمل
نمیکردم الحال گنهگار توام هر چه بخاطرت باید سیاست کن و خواه ببخش
این گفته خاموش ماند راجه بکرماجیت بخاطر آورد که این برهمن کرت
و نصیب آن پسر بیانی بود از کشتن این باز زنده نشود و یک قیمت
این برهمن در حق من نیکویی کرده که در دست تاریک راه کم کرده بودم این بهم
بخانه آورده الحال از شطرنج مرگ بوقوع آمده چه باید کرد آنچه مقدر است مبدل
نیست در رضای خدا تعالی چنین بود و آن احسان که در حق من کرده است
اگر آنرا فراموش کرده این برهمن را بکشیم داخل نمکحرامان باشم گار زار

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

آنست که عملی بد را بجا نکند و نیکوی او در خاطر داشته در عوض نیکویی
معاف نمایم و یک مرتبه اگر بدی خواهم کنم نکوئی تمام عمر را فراموش کند
و در قصاص بد باشد طمع زیور راجکنوار کرده بود راجه بکرماجیت دیگر زر
بسیار بان برهمن داده در بار اختیار کرفت که بدستور سابق می آمده
باشید و هیچکس مانع نکند برهمن رخصت شده بمنزل خود رفت و در مجلس
راجه برهمن و چهتری و بیش و سود و از هر قوم جمیع متوطنان اوجین
حاضر بودند متحیر ماندند بر عمل نیک راجه آفرین کردند و دست نیاز بدر
گاه حضرت حق سبحانه تعالی برداشته دعا کردند دولت و عمر روز
بروز زیاده گرداد حق تعالی پسر تولد کرد و نار برهمن بخانه رفته شادی
ها کرده نقاره اهل بسیار جمیع گوهر راجکنوار سر و پای و پارچهای نفیس پو
شانیده بزر و زیور آراسته و خشبوی بسیار بر بدن راجکنوار مالیده بر
کتف خود سوار کرده بخوشحالی تمام بجانب دربار روان شد مردم بسیار دیده
راجه بکرماجیت را خبر کردند که راجکنوار بصحت و سلامتی بر کتف برهمن
سوار شده می آید راجه بکرماجیت از استماع این خبر خوشحالی کرد
دید وقت راجکنوار رسید بملازمت راجه آورد و دعای پاینده درازی کرد
راجه بکرماجیت پرسید که ای برهمن گفته بودی که من از دست طمع زیور
کشتم منظور چه بود برهمن گفت که راجه بصلاحیت آن حضرت و دوستی

ابجه مرتبه [illegible]

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

مرتبه در مجلس اظهار فرمودند که برهمن در حق مهاراجان کرده است بگاه حلوم
رسید که عمل نیک راجه جیو از عالم بالا رفت در جمیع ولایت شهرت یافت
بنا بران بخاطر آمد که بتجربه راجه جیو را به آزمایم که عمل نیک راجه جیو چه
قدر درست و برای آزمودن زرنگکوار را برده بیوم والا بدولت راجه
جیو از هیچ خبر نیکی نماند بعد راجه بکرماجیت از شنیدن این حرف به خودم
ی و شکرانه بدرگاه حق سبحانه تعالی بجا آورده و کورت

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

232

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative